

خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها

« مارس ۱۸۵۰ »

ترجمه ناصر کفاش زاده

خطابه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست ها (مارس ۱۸۵۰) (۱)
از کمیته مرکزی به اتحادیه (۲)

برادران ،

اتحادیه طی دو سال انقلابی ۱۸۴۹ - ۱۸۴۸ (۳) [موجودیت] خود را به دو طریق ثابت کرد. نخست، اعضای آن در همه جا با انرژی بسیار در جنبش شرکت کردند و در مطبوعات، باریکادها و میداین جنگ در صف مقدم تنها طبقه واقعاً انقلابی یعنی پرولتاریا ایستادند. دوم، اتحادیه [موجودیت] خویش را در آن اثبات کرد که درکش از جنبش، که در بخشنامه های کنگره و کمیته مرکزی ۱۸۴۷ و در مانیفست کمونیست بیان شده تنها درک درست بود و پیش بینی هایی که در این اسناد صورت گرفته ، کاملاً جنبه تحقق پذیرفت. این درک از اوضاع جامعه نو که قبلاً تنها به طرز مخفیانه توسط اتحادیه تبلیغ می شد، اکنون بر زبان همه جاریست و در کوچه و بازار موعظه می گردد. اما در عین حال، تشکیلات قدرتمند پیشین اتحادیه به نحو قابل ملاحظه ای ضعیف شده است. بسیاری از اعضای که مستقیماً در جنبش شرکت داشتند، فکر می کردند زمان کار انجمن های مخفی به سر آمده و فعالیت علنی به تنهایی کافیهست. حوزه ها و کمون ها (۴) از ارتباطات خود با کمیته مرکزی کاستند و این ارتباطات به تدریج قطع شد. به این ترتیب، در زمانی که سازمان حزب دمکرات، [یعنی] حزب خرده بورژوازی، در آلمان مستحکم تر شده، حزب کارگران تنها پایگاه استوار خود را از دست داده و سازمانش در بهترین حالت در سطح منطقه و برای اهداف منطقه ای برجای مانده؛ در نتیجه در چهارچوب عمومی جنبش تحت سلطه و رهبری کامل دمکراتهای خرده بورژوا قرار گرفته است. ادامه اوضاع و احوال به این صورت ممکن نیست؛ باید مجدداً استقلال کارگران را برقرار کرد. کمیته مرکزی این ضرورت را تشخیص داد و بنابراین ژوزف مول (۵) را به عنوان مأمور در زمستان ۱۸۴۸ - ۱۸۴۹ برای سازماندهی مجدد اتحادیه به آلمان فرستاد. اما مأموریت مول از یکسو به واسطه آنکه شورش ماه مه گذشته (۶) در کار آن وقفه ایجاد کرد، اثر پایداری از خود به جای نگذاشت. مول خود دست به اسلحه برد و به ارتش بادن - پالاتینات پیوست و در ۲۹ ژوئن در جنگ رودخانه مورگ دیده از جهان فروبست. با مرگ وی اتحادیه یکی از قدیمی ترین، فعال ترین و قابل اطمینان ترین اعضای خود را که در کلیه کنگره ها و کمیته های مرکزی شرکت داشت و با موفقیت از عهده انجام بسیاری از مأموریتها برآمده بود، از دست داد. پس از شکست احزاب انقلابی آلمان و فرانسه در ژوئیه ۱۸۴۹، تقریباً کلیه اعضای کمیته مرکزی در لندن جمع شده اند : آنان دوباره صفوف خود را از نیروهای انقلابی پر کرده، با حرارتی تازه دست به کار سازماندهی مجدد اتحادیه شده اند.

این سازماندهی مجدد تنها می تواند بوسیله یک مأمور صورت گیرد و کمیته مرکزی برای اعزام این مأمور در این لحظه که یک انقلاب نوین قریب الوقوع است، اهمیت درجه اول قائل می باشد؛ این بدان معناست که حزب کارگران باید با حداکثر تشکیلات، وحدت و استقلال ممکن در جنگ شرکت کند تا مانند ۱۸۴۸ مورد بهره برداری بورژوازی قرار نگیرد و به دنبال وی کشیده نشود.

برادران ، ما در ۱۸۴۸ به شما گفتیم که بورژوازی لیبرال آلمان به زودی به قدرت می رسد و بلافاصله این قدرت را علیه کارگران به کار می بندد. دیدید که این پیش بینی درست بود. حقیقتاً این بورژوازی بود که قدرت دولتی را به دنبال جنبش مارس ۱۸۴۸ به دست گرفت و از این قدرت استفاده کرد تا کارگران، یعنی متحدینش در [این] مبارزه را، به موقعیت تحت ستم گذشته بازگرداند. گرچه بورژوازی تنها از راه متحد شدن با حزب فنودال که در [جریان جنبش] ماه مارس شکست خورد، می توانست از عهده انجام این کار برآید و سرانجام حتی ناچار شد قدرت را به این حزب خودکامه فنودالی پس دهد، اما موقعیتهای مناسبی را برای خود حفظ کرد. با توجه به مشکلات مالی دولت، این موقعیتهای حتماً سبب می شود که قدرت در بلند مدت دوباره به دست وی [بورژوازی] بیفتد و منافعی تأمین گردد، البته به شرط آنکه جنبش انقلابی از هم اکنون یک روند به اصطلاح مسالمت آمیز در پیش گیرد. بورژوازی با تضمین موقعیت خود نیازی به این ندارد که از تدابیر خشونت آمیز علیه مردم استفاده کند و نفرت آنان را برانگیزد، چرا که این تدابیر خشونت آمیز هم اکنون توسط ضد انقلاب فنودالی اعمال شده

است. اما سیر وقایع یک روند مسالمت آمیز نخواهد داشت. برعکس، انقلابی که روند وقایع را تسریع می کند قریب الوقوع است، خواه نقطه آغاز آن قیام مستقل پرولتاریای فرانسه باشد، خواه هجوم اتحاد مقدس (۷) به بابل انقلابی (۸). نقش خانناهی ای که بورژوازی لیبرال آلمان در سال ۱۸۴۸ علیه مردم بازی کرد، در انقلاب آتی توسط خرده بورژوازی دمکرات، که اکنون موقعیتش در میان نیروهای مخالف مانند موقعیت بورژوازی لیبرال قبل از ۱۸۴۸ است، ایفا خواهد شد. این حزب دمکرات که برای کارگران به مراتب از لیبرالها خطرناک تر است، از سه عنصر تشکیل می شود: ۱- مترقی ترین عناصر بورژوازی بزرگ که هدفشان سرنگونی فوری و کامل فنودالیسم و استبداد است. نماینده این دسته فراین پارهای سابق برلن، تحریم گران مالیاتی (۹) می باشند. ۲- خرده بورژواهای مشروطه خواه - دمکرات که هدف اصلی شان در جنبش گذشته ایجاد یک دولت فدرال کما بیش دمکرات بود؛ این همان چیز است که نمایندگانشان [یعنی] جناح چپ مجلس شورای فرانکفورت و بعدها پارلمان اشتوتگارت و خودشان در مبارزه برای قانون اساسی رایش در جهت آن تلاش کردند ۳- خرده بورژواهای جمهوریخواه که ایده آلمان یک جمهوری فدرال آلمان نظیر سوئیس می باشد و اکنون خود را « سرخ » و « سوسیال دمکرات » می خوانند، زیرا به نحوی پارسیایانه آرزو دارند که فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک، فشار بورژوازی بر خرده بورژوازی را از میان بردارند. نمایندگان این دسته اعضای کنگره ها و کمیته های دمکراتیک، رهبران انجمنهای دمکراتیک و سردبیران روزنامه های دمکراتیک بودند.

کلیه این دسته جات پس از شکست ادعای « جمهوریخواهی » یا « سرخی » می کنند، همانگونه که در حال حاضر اعضای خرده بورژوازی جمهوریخواه در فرانسه خود را « سوسیالیست » می خوانند. [اما] در جاهایی چون ورتمبرگ، باواریا و غیره که هنوز این شناس را می بینند که از طرق مشروع به خواستهای خود برسند، از فرصت استفاده می کنند تا همان اراجیف قدیمی را تکرار نموده، با اعمال خویش نشان دهند که به هیچ وجه تغییر نکرده اند. به علاوه، بحثی در این نیست که تغییر نام این حزب به هیچ وجه در رابطه اش با کارگران تغییری بوجود نمی آورد بلکه صرفا ثابت می کند که وی اکنون ناگزیر است جبهه ای علیه بورژوازی، که با استبداد متحد شده، تشکیل دهد و حمایت پرولتاریا را جلب کند.

حزب خرده بورژوازی دمکرات در آلمان از قدرت بسیاری برخوردار است. [این حزب] نه تنها اکثریت بزرگی از طبقه متوسط شهری، تجار صنعتی و استادکاران را دربر می گیرد بلکه دهقانان و بخشی از پرولتاریای روستا که هنوز در بین پرولتاریای مستقل شهرها از حمایت برخوردار نشده در میان پیروانش جای دارند.

رابطه حزب انقلابی کارگران با دمکراتهای خرده بورژوا به قرار زیر است: برای سرنگون کردن جناح مقابل با آنها همکاری می کند؛ هر گاه آنان بخواهند موقعیت خود را حفظ کنند، به مقابله با آنها برمی خیزد.

خرده بورژواهای دمکرات نمی خواهند کل جامعه را به نفع پرولتاریای انقلابی تغییر دهند، بلکه تنها مایلند در شرایط اجتماعی تغییری بوجود آورند تا جامعه موجود را حتی الامکان برای خود قابل تحمل تر و راحت تر سازند. بنابراین آنها در وهله نخست خواستار چیزی نیستند مگر تقلیل هزینه های دولتی از طریق محدود کردن بوروکراسی و انتقال قسمت اعظم بار مالیاتی بر دوش زمینداران و بورژوازی بزرگ. پس از این، آنان خواستار از میان برداشتن فشار سرمایه بزرگ بر سرمایه کوچک از طریق ایجاد مؤسسات اعتباری عمومی و تصویب قوانینی علیه رباخواران هستند تا بدین طریق خودشان و دهقانان بتوانند به جای [آنکه از] سرمایه داران [وام بگیرند] از دولت با بهره مطلوب وام بگیرند؛ همچنین [خواستار] برقراری روابط مالکیت بورژوایی بر زمین از طریق الغاء کامل فنودالیسم [می باشند]. برای رسیدن به کلیه این خواستها آنان خواهان یک حکومت دمکراتیک، خواه مشروطه و خواه جمهوری هستند که اکثریت را به آنان و متحدان دهقانان بدهد؛ آنان همچنین خواستار یک نظام حکومتی محلی دمکراتیک می باشند تا [بتوانند] بطور مستقیم بر دارایی شهرداریها و یک سلسله ادارات محلی که اکنون در دست بوروکراتهاست، نظارت داشته باشند.

همچنین باید حکومت سرمایه و انباشت سریع آنرا از یک سو با محدود کردن حق وراثت و از سوی دیگر با استخدام هر چه بیشتر افراد توسط دولت، خنثی کرد. در مورد کارگران از ابتدا یک نکته روشن است: آنان باید مانند گذشته به صورت کارگران مزدگیر باقی بمانند. اما خرده بورژواهای دمکرات خواهان مزد و بیمه بهتر برای کارگرانند و امیدوارند از طریق افزایش مشاغل دولتی و کمک به تدابیر رفاهی به این مقصود نایل آیند؛ خلاصه آنکه آنها امیدوارند سبیل کارگران را با خیرات و میراث چرب کنند و با ایجاد شرایط زندگی موقتا قابل تحمل، قدرت انقلابی آنان را در هم بشکنند. این خواستهای دمکراسی خرده بورژوایی که در اینجا خلاصه شده، به یکباره توسط کلیه بخشهای آن بیان نمی گردد و در کلیت هدف روشن تنها تعداد قلیلی از پیروان آنست. هر چه افراد و دسته های خرده بورژوا جلوتر می روند مقدار بیشتری از این خواستها را صراحتا بیان می کنند و عده قلیلی که برنامه شان را مطابق آن چیزی می دانند که در فوق گفته شد، ممکن است معتقد باشند که حداکثر چیزی را که می توان از انقلاب خواست، مطرح کرده اند. اما این خواستها به هیچ وجه نمی تواند حزب پرولتاریا را قانع کند. در حالی که خرده بورژواهای دمکرات می خواهند انقلاب را هر چه زودتر به پایان رسانند [و] حداکثر به اهداف مذکور در فوق برسند، منافع و وظیفه ما ایجاب می کند که انقلاب را تا زمانی که کلیه طبقات کما بیش دارا از موقعیت حاکمشان به زیر آورده شوند، تا زمانی که پرولتاریا قدرت دولتی را بدست گیرد و تا زمانی که همکاری پرولتاریا - نه تنها در یک کشور بلکه در کلیه کشورهای جهان - تا آنجا رشد کند که رقابت بین پرولتاریای این کشورها از میان برود و لاقول نیروهای مولد اصلی در دستهای کارگران مترکم گردد، ادامه دهیم. مسئله ما تغییر شکل مالکیت خصوصی نیست بلکه انهدام آنست، سرپوش گذاشتن بر تضاد طبقاتی نیست بلکه محو طبقات است، بهبود جامعه کنونی نیست بلکه ایجاد جامعه ای نوین است. بدون شک همراه پیشرفت انقلاب در آلمان، دمکراتهای خرده بورژوا در ابتدا نفوذ بسیار زیادی کسب خواهند کرد. بنابراین [در اینجا] این مسئله مطرح می شود که موضع پرولتاریا و بویژه اتحادیه نسبت به آنها چگونه باید باشد: ۱- در حالتی که شرایط موجود، که در آن خرده بورژواهای دمکرات نیز تحت ستم اند، ادامه می یابد؛ ۲- در مبارزه

انقلابی آتی که آنانرا در یک موقعیت مسلط قرار می دهد؛ ۳- پس از این مبارزه، طی دوره تسلط خرده بورژواها بر طبقات سرنگون شده و بر پرولتاریا.

۱- در حال حاضر که خرده بورژواهای دمکرات همه جا تحت ستم اند، وحدت و سازش کلی را برای پرولتاریا وضع می کنند؛ آنان دست دوستی دراز می کنند و در صددند تا حزب مخالف عظیمی ایجاد کنند که کلیه عقاید دمکراتیک را دربر گیرد؛ یعنی آنان درصددند کارگران را به یک سازمان حزبی بکشانند که در آن، اراجیف کلی سوسیال دمکراتیک بیان می گردد در حالی که منافع خاص خودشان در پشت [این اراجیف] پنهان است و در آن، بخاطر جلوگیری از تشتت، نباید خواست های پرولتاریا را مطرح کرد. چنین اتحادی تنها به نفع آنان و به زیان کامل پرولتاریا خواهد بود. پرولتاریا کلیه مواضع مستقلی را که به سختی بدست آورده از دست می دهد و دیگر بار به زاید دمکراسی بورژوایی رسمی مبدل می شود. بنابراین باید با سرسختی در مقابل این اتحاد مقاومت کرد. کارگران و به طریق اولی اتحادیه به جای آنکه خود را تا سطح یک دسته کُر مشوق پایین آورند، باید برای ایجاد تشکیلات مستقل حزب کارگران، هم به شکل مخفی و هم به شکل علنی به موازات [انجمن های] دمکرات های رسمی بکوشند و اتحادیه باید هر یک از کمون های خود را به مرکز و هسته انجمنهای کارگری مبدل سازد تا بتوان در این [انجمن ها] فارغ از نفوذ بورژواها درباره موضع و منافع پرولتاریا بحث و گفتگو کرد. میزان جدیت دمکراتهای بورژوا نسبت به اتحادی با کارگران که در آن [اتحادیه] پرولتاریا از قدرت مساوی و حق مساوی برخوردار باشد، توسط دمکراتهای برسلو نشان داده شده است؛ [آنان] در ارگانشان «نویه آردر تسایتونگ» مبارزه ای خشمگین علیه کارگرانی که تشکیلات مستقل دارند و توسط آنان «سوسیالیست» خوانده می شوند، به راه انداخته اند. در هنگام مبارزه علیه یک دشمن مشترک، یک اتحاد ویژه غیرضروریست. به مجرد آنکه باید با یک دشمن مشترک به طور مستقیم و رویاروی جنگید، منافع هر دو طرف در آن لحظه با یکدیگر تطابق می یابد و در آینده به اقتضای زمان یک پیوند لحظه ای به طور خود به خودی برقرار می گردد، همچنان که در گذشته نیز چنین شد. بدون شک در مبارزات خونین آینده، مانند کلیه مبارزات دیگر، این کارگرانند که با شهامت، قطعیت و از خود گذشتگی شان بار رسیدن به پیروزی را بر دوش می کشند. خرده بورژوازی در مبارزه آینده نیز مانند گذشته تا حد امکان تردید به خرج می دهد و بزدل، غیرقاطع و غیرفعال باقی می ماند؛ اما وقتی پیروزی حتمی است آنرا برای خود ادعا می کند و از کارگران می خواهد نظم را رعایت کنند، به سر کار خود بازگردند و از زیاده روی بپرهیزند، و پرولتاریا را از ثمرات پیروزی محروم می سازد. کارگران قادر نیستند دمکراتهای خرده بورژوا را از انجام این کار باز دارند؛ اما قادرند کاری کنند که خرده بورژوازی حتی المقدور به سختی بتواند از قدرتش علیه پرولتاریای مسلح استفاده کند، و [قادرند] شرایطی را به آنها تحمیل کنند که حاکمیت دمکراتهای بورژوا از ابتدا بذرهای انهدام خویش را با خود همراه داشته باشد و انتقال آتی قدرت به پرولتاریا به نحو قابل ملاحظه ای تسهیل گردد. کارگران به طریق اولی باید طی مبارزه و بلافاصله پس از آن با تلاشهای بورژواها به منظور آرام کردن اوضاع به مقابله برخیزند و دمکراتها را وادار سازند تا ادعاهای تروریستی شان را به اجرا درآورند. آنان باید تلاش نموده، اطمینان حاصل کنند که هیجان بلاواسطه انقلابی پس از پیروزی به طور ناگهانی فرونشینند. برعکس، [این هیجان] را باید حتی الامکان حفظ کرد. حزب کارگران نباید با به اصطلاح زیاده روی ها - حمله های انتقام جویانه مردم به افراد منفور یا به ساختمانهای عمومی که خاطرات مردم از تنفر نسبت به آن آکنده است - مخالفت کند؛ وی نه تنها باید آنرا تحمل کند، بلکه حتی باید به آن جهت بدهد. کارگران طی مبارزه و پس از آن باید در هر فرصت خواستهای خود را علیه [خواستهای] دمکراتهای بورژوا مطرح کنند. آنان باید به مجرد آنکه بورژوازی دمکرات می رود تا حکومت را به دست گیرد، تضمین هایی برای کارگران بخواهند. در صورت لزوم آنان باید برای رسیدن به این [خواست ها] به قهر متوسل شوند و کلاً اطمینان حاصل کنند که حکام جدید به کلیه امتیازات و وعده های ممکن تن می دهد [و این] مطمئن ترین راه برای تحت فشار گذاشتن آنهاست]. آنان باید با تحلیل واقع بینانه و خونسردانه از اوضاع و با عدم اطمینان آشکار نسبت به حکومت جدید، به انحاء گوناگون و تا حد امکان از شوق زدگی ناشی از پیروزی و دل بستگی نسبت به شرایط جدیدی که بدنبال جنگهای خیابانی موفقیت آمیز برقرار می گردد، پرهیز کنند. آنان باید به موازات حکومتهای رسمی جدید و همزمان با آن، حکومتهای کارگری انقلابی خود را یا به شکل کمیته های اجرایی محلی و شوراهای از طریق مجامع و کمیته های کارگری برقرار سازند تا حکومتهای بورژوا - دمکرات نه تنها بلافاصله حمایت کارگران را از دست بدهند، بلکه از آغاز خود را تحت نظارت و تهدید قدرتهایی ببینند که تمام توده کارگر در پشت سر آن ایستاده است. در یک کلام، از لحظه پیروزی سوظن کارگران باید به جای حزب مرتجع شکست خورده، علیه متحد قبلی خود، علیه حزبی که می خواهد از [ثمرات] پیروزی مشترک به نفع خود بهره برداری کند، هدایت شود.

۲- کارگران برای آنکه بتوانند با قهر و تهدید علیه این حزب که از نخستین ساعت پیروزی خیانت به کارگران را آغاز می کند، به مقابله برخیزند باید مسلح و سازمان یافته باشند. پرولتاریا باید بی درنگ به تفنگ، توپ و مهمات مسلح شود و باید با احیای میلیسیای [اعضای نیروی نظامی و رزمنده محلی - م] قدیمی شهروندان که علیه کارگران هدایت می شود، به مقابله برخاست. جایی که نمی توان مانع تشکیل این میلیسیا شد، کارگران باید بکوشند خود را مستقلاً به عنوان گارد پرولتاریا یا فرماندهان و ستاد کل منتخب خود سازماندهی کنند؛ آنان نباید از دستورات قدرت دولتی متابعت کنند بلکه باید تحت فرمان شوراهای محلی انقلابی که توسط کارگران برپا شده، باشند. جایی که کارگران در خدمت دولتند، باید در گروههای ویژه با فرماندهان منتخب، [و] یا به عنوان جزئی از گارد پرولتاریا مسلح شوند و خود را سازمان دهند. تحت هیچ شرایطی نباید اسلحه و مهمات را تحویل داد؛ باید با کلیه تلاشهایی که در جهت خلع سلاح کارگران صورت می گیرد مقابله کرد و در صورت لزوم [برای رسیدن به این مقصود] به قهر متوسل شد. قطع نفوذ بورژواهای دمکرات بر کارگران و تحمیل شرایطی که حاکمیت دمکراسی بورژوایی را، که در این لحظه اجتناب ناپذیر است، تحت فشار قرار دهد و آنرا حتی الامکان دشوار کند - اینست آن نکات اصلی که پرولتاریا و بنابراین اتحادیه باید طی قیام آتی و پس از آن به خاطر داشته باشد.

۳- به مجرد آنکه حکومت‌های جدید جای پای خود را مستحکم کنند، مبارزه شان علیه کارگران آغاز می‌گردد. کارگران برای آنکه بتوانند با قدرت علیه خرده بورژواهای دمکرات به مقابله برخیزند، قبل از هر چیز باید به طور مستقل در مجامع [کارگری] سازمان و مرکزیت یابند. کمیته مرکزی در نخستین لحظه ممکن پس از سقوط حکومت‌های موجود به آلمان می‌آید و بلافاصله کنگره ای فرامی‌خواند تا برای مرکزیت دادن به مجامع کارگری تحت مدیریتیتی که در مرکز عملیات جنبش ایجاد شده، ارائه طریق کند. سازماندهی سریع ارتباطات مجامع کارگری در ایالات مختلف، از حداقل ضروریات نخستین برای تقویت و توسعه حزب کارگران است؛ نتیجه بلافاصله سقوط حکومت‌های موجود، انتخاب یک مجمع ملی نمایندگان است. در اینجا پرولتاریا باید مراقب باشد که : ۱- مقامات محلی و مأموران دولتی به لطایف الحیل و تحت هیچ عنوان کارگران را [از شرکت در انتخابات] محروم نکنند؛ ۲- نامزدهای کارگران همه جا در مقابل نامزدهای بورژوا - دمکرات انتخاب شوند. [نامزدهای کارگران] حتی الامکان باید از اعضای اتحادیه باشند و باید از کلیه طرق ممکن برای انتخاب آنان کوشش کرد. حتی جایی که هیچ امیدی برای انتخاب آنان نیست، کارگران باید نامزدهای خود را معرفی کنند تا استقلال خود را حفظ نمایند، قدرت خویش را برآورد کنند و موضع انقلابی خود و موضع حزب را در معرض توجه عموم قرار دهند. آنان نباید به واسطه عبارات توخالی دمکراتها از راه بدر روند، [مثلاً دمکراتها] خواهند گفت که نمایندگان کارگران باعث انشعاب در حزب دمکرات می‌شوند و به نیروی ارتجاع شانس پیروزی می‌دهند. تمام این حرفها نهایتاً برای فریب دادن پرولتاریاست. پیشرفتی که حزب پرولتاریا به این طریق با عمل مستقل خود بدست می‌آورد بسیار مهم تر از زیانهای ناشی از حضور چند نفر مرتجع در میان مجمع نمایندگانست. اگر نیروهای دمکراسی از ابتدا به عملیات قاطع تروریستی علیه ارتجاع دست زنند، نفوذ ارتجاع در انتخابات از همان ابتدا از میان خواهد رفت.

اولین نقطه ای که دمکراتهای بورژوا با کارگران اختلاف پیدا می‌کنند، انهدام فنودالیسم خواهد بود؛ مانند انقلاب اول فرانسه، خرده بورژوازی می‌خواهد زمینهای فنودالها را به عنوان ملک آزاد به دهقانان ببخشد؛ این بدان معناست که آنان می‌کوشند تا پرولتاریای روستا را در وضع سابق نگهدارند و یک طبقه خرده بورژوازی دهقانی بوجود آورند که گرفتار همان دایره فقر و بدهی باشد که هنوز دهقان فرانسوی را آزار می‌دهد. کارگران بخاطر منافع پرولتاریای روستا و بخاطر منافع خودشان باید با این نقشه مقابله کنند. آنان باید خواستار آن باشند که دارایی ضابط شده فنودال ها به شکل دارایی دولتی باقی بماند و برای [ایجاد] مجامع تولیدی کارگری مورد استفاده قرار گیرد و با برخورداری از کلیه مزایای کشتکاری بزرگ، بطور جمعی توسط پرولتاریای روستا کشت گردد؛ [بدین ترتیب] اصل مالکیت اشتراکی در میان روابط مالکیت متزلزل بورژوازی ریشه ای مستحکم می‌گیرد. همانطور که دمکراتها با دهقانان متحد می‌شوند، کارگران باید با پرولتاریای روستا متحد گردند. دمکراتها یا مستقیماً برای یک جمهوری فدرال می‌کوشند، یا لاقلاً اگر نتوانند مانع [ایجاد] یک جمهوری واحد و غیر قابل تفکیک گردند، خواهند کوشید تا دولت مرکزی را با اعطای حداکثر خودمختاری و استقلال ممکن به محلات و ولایات فلج کنند. کارگران در تقابل با این نقشه نه تنها باید برای یک جمهوری واحد و غیرقابل تفکیک بکوشند، بلکه همچنین باید در [محدوده] این جمهوری برای قطعی ترین [نوع] تمرکز قدرت در دستهای دولت تلاش کنند. آنان نباید با اراجیف دمکراتها درباره آزادی شهرداریها، خودحکومتی و غیره از راه بدر روند. در کشوری چون آلمان، جایی که هنوز باید بسیاری از بقایای قرون وسطایی را از میان برداشت، جایی که باید بر خود سربهای محلی و ولایتی بسیاری فائق آمد، تحت هیچ شرایطی نمی‌توان تحمل کرد که هر یک از دهکده ها، هر یک از شهرها و هر یک از استانها در راه فعالیت انقلابی موانع جدیدی ایجاد کند، [در حالیکه این فعالیت انقلابی] تنها از یک نقطه مرکزی می‌تواند با کارایی تمام توسعه یابد. تجدید شرایط حاضر، که در آن آلمانها باید برای رسیدن به یک هدف مشترک در هر شهر و استان بطور جداگانه مبارزه کنند را نیز نمی‌توان تحمل کرد. به هیچ وجه نمی‌توان به یک نظام حکومتی محلی باصطلاح آزاد اجازه داد که شکلی از مالکیت را که عقب تر از مالکیت خصوصی مدرن [سرمایه داری] است و در همه جا و به ناگزیر به مالکیت خصوصی مبدل می‌گردد؛ یعنی «مالکیت جماعتی» با خصوصتهای حاصل از آن در بین جماعت‌های فقیر و غنی را دوام بخشد. همچنین نمی‌توان به این نظام باصطلاح آزاد حکومت‌های محلی اجازه داد که در جوار قوانین مدنی دولتی، وجود قوانین مدنی جماعتی را که لبه تیزش متوجه کارگرانست، دوام بخشد. مانند فرانسه در سال ۱۷۹۳، این وظیفه حزب واقعاً انقلابی آلمان است که مستحکم ترین مرکزیت را برقرار سازد.*

دیدیم که قیام آینده چگونه دمکراتها را به قدرت می‌رساند و چگونه آنان مجبور می‌شوند دست به اقدامات کما بیش سوسیالیستی بزنند. سؤال می‌شود که کارگران در جواب [این اقدامات] باید دست به چه اقداماتی بزنند. البته کارگران در آغاز نمی‌توانند دست به هیچ اقدام کمونیستی بزنند. اما اعمال زیر امکان پذیر است :

۱- آنها می‌توانند دمکراتها را وادار به تهاجم علیه جنبه های گوناگون نظم اجتماعی موجود کنند تا بدین وسیله در عملکرد جاری و متعارف آن خلل ایجاد نمایند و دمکراتهای خرده بورژوا را تحت فشار قرار دهند؛ به علاوه، کارگران می‌توانند کاری کنند که مقدار هر چه بیشتر نیروهای مولد - وسایل حمل و نقل، کارخانجات، خطوط آهن و غیره - در دست دولت متراکم گردد.

۲- آنان باید اقدامات دمکراتها را به نهایت منطقی آن برسانند (دمکراتها در هر حال به شیوه ای رفرمیستی عمل می‌کنند نه انقلابی) و این اقدامات را به حمله های مستقیم علیه مالکیت خصوصی مبدل سازند. به عنوان مثال، اگر خرده بورژوازی طرح خرید خطوط آهن و کارخانجات را می‌ریزد، کارگران باید خواستار آن باشند که این خطوط آهن و کارخانجات توسط دولت و بدون پرداخت در ازاء دارایی مرتجعین ضابط گردد. اگر دمکراتها نقشه یک مالیات تناسبی (۱۰) را می‌ریزند، آنگاه کارگران باید خواهان مالیات تصاعدی (۱۱) باشند؛ اگر دمکراتها خود طرح یک مالیات تصاعدی معتدل را می‌ریزند، آنگاه کارگران باید بر [یک سیستم] مالیاتی که نرخش چنان سریع افزایش یابد که سرمایه بزرگ را خانه خراب کند، اصرار ورزند؛

اگر دمکراتها خواهان تنظیم بدهی دولت هستند، کارگران باید خواهان ورشکستگی دولت باشند. بنابراین، خواستهای کارگران باید مطابق با اقدامات و امتیازات دمکراتها تنظیم شود.

گرچه کارگران آلمان نمی توانند بدون گذار از یک تکامل انقلابی طولانی به قدرت برسند و به منافع طبقاتی خویش تحقق بخشند، [اما] این بار حداقل می توانند مطمئن باشند که پرده اول درام انقلابی آینده با پیروزی مستقیم طبقه خودشان در فرانسه همراه است و بدین طریق تسریع می گردد.

اما آنان خود باید با آگاه شدن از منافع طبقاتی خویش، با موضع گیری مستقل هر چه زودتر خود، با اجازه ندادن به خود که در اثر عبارات موهوم خرده بورژوازی دمکرات حتی یک لحظه در ضرورت یک حزب مستقلاً سازمان یافته پرولتاریا شک کنند، بیشترین سهم را در پیروزی نهانی خویش داشته باشند. شعار جنگ آنان باید این باشد: انقلاب مداوم.

* امروزه باید توجه داشت که این عبارت بر یک سوءتفاهم مبتنی است. در آلمان به واسطه [تحریفات] تحریف گران بنیادریست و لیبرال تاریخ، این یک واقعیت محرز قلمداد می شد که ماشین متمرکز ادارات دولتی در فرانسه با انقلاب کبیر قدم به عرصه وجود گذاشت و بویژه توسط کنوانسیون به عنوان یک سلاح مستقل و قاطع برای شکست نیروهای مرتجع سلطنت طلب و فدرالیست و نیز دشمن خارجی مورد استفاده قرار گرفت. اما اکنون می دانیم که طی کل جریان انقلاب تا هجدهم برومر، کل دستگاه اداری دیپارتمانها، مناطق و محلات متشکل از مقامات منتخب ساکنین محل بود و [می دانیم] که این مقامات در محدوده قوانین دولتی از آزادی عمل کامل برخوردار بودند. این خودحکومتی ولایتی و محلی، همانند آمریکا حقیقتاً قوی ترین ابزار انقلاب شد تا به آنجا که ناپلئون بلافاصله پس از کودتای هجدهم برومر (۱۲) خود با عجله دستگاه حکومت اداری را، که هنوز هم وجود دارد و از آغاز ابزار ارتجاع بود، بجای آن برقرار کرد. اما درست همانطور که خود حکومتی محلی و ولایتی لزوماً با مرکزیت سیاسی و ملی متضاد نیست، به همان اندازه هم با خودخواهی محلی تنگ نظرانه ای که به شکلی چنین مشمنز کننده در سوئیس با آن برخورد می کنیم و کلیه جمهوریخواهان فدرال آلمان می خواستند حکومت آلمان را در سال ۱۸۴۹ به آن شکل درآورند بی ارتباط است. [یادداشت انگلس بر چاپ ۱۸۸۵]

توضیحات

۱ – این خطابه در لندن به چاپ رسید و مخفیانه بین شبکه اتحادیه کمونیستها در لندن توزیع گردید و پس از دستگیری کمیته مرکزی کلن اتحادیه کمونیستها در آوریل ۱۸۵۱، در مطبوعات آلمان چاپ شد.

۲ – «اتحادیه کمونیستها» نخستین سازمان بین المللی پرولتاریاست که در تابستان سال ۱۸۴۷ در لندن در کنگره نمایندگان سازمانهای پرولتاریا تأسیس گردید. سازمانده و رهبر «اتحادیه کمونیستها» مارکس و انگلس بودند که بنا به توصیه این سازمان «مانیفست حزب کمونیست» را نوشتند. «اتحادیه کمونیستها» تا سال ۱۸۵۲ وجود داشت [مستخرج از توضیحات بر ترجمه فارسی منتخب آثار لنین].

۳ – انقلابات ۴۹ – ۱۸۴۸ یک رشته انقلاب در بعضی از کشورهای اروپایی بود. هدف این انقلابات واژگونی کامل نظام فئودالی و استبدادی و برقراری کامل نظام بورژوایی بود. در عین حال این انقلابات در هر کشور هدف ویژه ای را دنبال می کرد که در مورد آلمان غلبه بر پراکندگی کشور و تشکیل دولت ملی بود. این انقلابات همه با شکست روبرو شدند، اما به هر حال به تکامل بیشتر سرمایه داری و رشد آگاهی و تشکل کارگران کمک کرد. بار کلیه این انقلابات بر دوش زحمتکشان و بویژه کارگران بود و طی آن طبقه کارگر برای نخستین بار با خواست های سیاسی و اقتصادی مستقل خود شرکت کرد - م.

۴ – «کمون» کوچکترین بخش اتحادیه بود که از سه تا بیست عضو داشت. «حوزه» از دو تا ده کمون که در یک منطقه جغرافیایی خاص قرار داشتند تشکیل می شد و کمیته آن مرکب از مجموعه ای از کمیته های منتخب کمون ها بود. کمیته مرکزی بعضی از حوزه ها را به عنوان «حوزه مرکزی» انتخاب می کرد که کمیته آنها مسنول امور مشترک چندین حوزه بود.

۵ – Joseph Moll (۴۹ – ۱۸۱۲) اهل کلن. انگلس درباره او می نویسد: «وی نه تنها یک سیاستمدار مادرزاد بود، بلکه استعداد بسیار زیادی در درک مسائل تنوریک داشت.» - م.

۶ – منظور مبارزه برای قانون اساسی رایش است.

۷ - « اتحاد مقدس » پیمانی بود که در سال ۱۸۱۵ بین روسیه ، اتریش و پروس منعقد شد و به موجب آن کشورهای مزبور متعهد شدند که به خاطر حفظ صلح در کلیه روابط سیاسی خود از اصول مسیحیت متابعت کنند. هدف « مقدس » این اتحاد، مخالفت با کلیه جنبشهای انقلابی بود - م.

۸ - منظور کشور فرانسه است.

۹ - Vereinbarer ها اعضای مجلس شورای ملی پروس بودند که مارکس آنان را Vereinbarungsversammlung (مجلس میانجیگری) می خواند. پس از کودتای سلطنتی نوامبر ۱۸۴۸، جناح چپ مجلس شورای تعطیل شده پروس از شهروندان خواستند که از پرداخت مالیات خودداری کنند. بنابراین تحریم گران مالیاتی تنها بخشی از فراین بارر بودند.

۱۰ - در سیستم مالیات تناسبی یک نرخ واحد برای کلیه درآمد ها اعمال می شود. به عنوان مثال، اگر نرخ مالیات ۱۰ درصد باشد، از درآمد ۱۰۰۰ ریال صد ریال و از درآمد ۲۰۰۰ ریال دویست ریال مالیات می گیرند - م.

۱۱ - در سیستم مالیات تصاعدی هر چه درآمد بالاتر می رود، نرخ مالیاتی نیز افزایش می یابد. به عنوان مثال ، برای درآمدهای تا ۱۰۰۰ ریال ۱۰٪ و برای درآمدهای بین ۱۰۰۰ ریال تا ۲۰۰۰ ریال ۲۰٪ نسبت به مازاد مالیات می گیرند. بنابراین کسی که ۱۰۰۰ ریال درآمد دارد صد ریال و کسی که ۲۰۰۰ ریال درآمد دارد ۳۰۰ (۲۰۰+۱۰۰) مالیات می پردازد - م.

۱۲ - در اثر این کودتا که در روز هجدهم برومر (۹ نوامبر) ۱۷۹۹ بوقوع پیوست، جمهوری اول فرانسه ساقط شد و دیکتاتوری ناپلئون اول برقرار گشت - م.